

واژگان کلیدی

تحلیل گفتمان

انتقادی

پساساختگرایی

مادیت‌گفتمان

تحلیل گفتمگو

زبان‌شناسی و تحلیل گفتمان

دکتر حسن چاوشیان

استادیار دانشگاه گیلان

چکیده

این مقاله شرایط پیدایش تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را بررسی می‌کند، یعنی در رشته‌ای که در چارچوب ساخت‌گرایی شکل گرفته و همواره دستور زبان را بر کلمه و متن مقدم داشته است. سختی و بی‌انعطافی میراث زبان‌شناسی ساخت‌گرا و نارسائیهای آشکار آن در پرداختن به روابط متن با فرهنگ و سوبژکتیویته، با مراجعه به نظریه‌های پساساخت‌گرا و فمینیستی و پویسهای تأمل‌گری و نوشوندگی بی‌وقفه آنها تا حدی قابل جبران است. دستاوردهای مهم مایکل هالییدی برای زبان‌شناسی به تأکید بیشتر بر متن و مقدم شمردن آن بر کلمه یا جمله به عنوان واحد اساسی زبان انجامیده است. سودمندی بسیاری از فنون نشئت گرفته از انواع گوناگون تحلیل گفتمان زبان‌شناختی و نیز مرادده پرتمر با سایر رشته‌ها (خصوصاً فلسفه و جامعه‌شناسی) خاطر نشان می‌شود و مباحث کنونی همچون مادیت گفتمان، حالات چندگانۀ متن‌بودگی و مسئله ضعف تأمل‌گری در زبان‌شناسی یعنی ناکامی در زیر سؤال بردن بسیاری از مقوله‌های زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فلسفی مورد استفاده آن، بررسی می‌شود.

مقدمه

پیدایش و تکوین دانشهایی درباره «کار»، «زندگی» و «زبان» در قرن هجدهم که رفته رفته منظم تر و مدون تر می شدند و در قالب رشته های نوظهور اقتصاد، زیست شناسی و زبان شناسی سامان می یافتند (Foucault, 1971a) مقطع مهمی در دگرگونی صورتهای پیشین معرفت و سازمان اجتماعی در اروپا و ظهور صورتهای معرفتی و اجتماعی ویژه مدرنیته به شمار می آید. پیدایش دولت - ملت در اروپای قرن نوزدهم پس از حرکت بی وقفه جمعیت های روستایی به شهرها اتفاق افتاد، و این فرایند در کشورهای رو به توسعه شتاب بیشتری گرفت و حتی فراملیتی تر از پیش شد. پیامد گریزناپذیر چنین حرکتی، محو و زوال تنوع زبان شناختی و جانشین شدن تنوع امروزی زبان شهری براساس سلسله مراتب تمایزهای اجتماعی (خصوصاً طبقه، نژاد و قومیت) به جای تنوع جغرافیایی و محلی زبانها بوده است.

استانداردسازی زبان و ارائه آموزش همگانی (خصوصاً به شکل سوادآموزی)، که معمولاً ابزاری برای گسترش زبان استاندارد بود، کاملاً با پیدایش دولت - ملت در قرن نوزدهم تقارن داشت. صحبت کردن به زبان «ملی» سنگ بنای ادعای هویت ملی و بنابراین ادعای نوع تازه ای از خویشتن بود - فرایند نوظهوری که به موازنه پیچیده ای میان پنداره ملت، با پنداره های منطقه و محل ختم شد (Anderson, 1983).

پیدایش دولتهای چندزبانی در قرن بیستم، همراه با گسترش انگلیسی به منزله زبان بین المللی، روابط میان زبان و ملت و هویت را مبهم تر از پیش ساخت، دولت - ملتهای غیراروپایی، در مستعمره های پیشین اروپائیان در آسیا، آفریقا و آمریکا، نوعاً چندقومیتی و چندزبانی اند و حتی اگر رسماً انگلیسی زبان نباشند، از انگلیسی در امور آموزشی، حکومتی و تجارتي استفاده بسیار زیادی می کنند که تأثیر مهمی بر هویت و ملت دارد (Pennycook, 1994b).

قرن نوزدهم شاهد دستاوردهای فکری بزرگ و مهمی درباره زبان بود. این آثار شامل شاهکارهایی در بازسازی تاریخی زبانها می شد که چشمگیرترین آنان به زبان هندی -

اروپایی مربوط بود که گویندگان اصلی و اولیه آن هزاران سال پیش از میلاد در جایی که اکنون اروپای مرکزی و شرقی است سکونت داشتند. این زبان باستانی نیای خانواده زبانهای هندی-اروپایی است که نه فقط اکثر زبانهای اروپایی امروز بلکه زبانهای دیگری را نیز در برمی‌گیرد که از اروپا تا بخشهایی از خاورمیانه و از آنجا تا شمال هندوستان گسترده شده‌اند. فردینان دوسوسور (۱۸۷۵-۱۹۱۳) که تربیت شده همین سنت مطالعات تطبیقی و از نخبه‌های آن بود، سرانجام علیه تاریخی‌گری و جزئیات ملانقطی داده‌های کلیشه‌ای آن (صداها و واژه‌ها) موضع گرفت. او برای دانش نوین نشانه‌شناسی خویش گستره عظیم‌تری در نظر داشت که هم زبان، و هم سایر نظامهای نشانه‌ای را در برمی‌گرفت.

زبان‌شناسی مرسوم قرن بیستم اساساً با دو ایده مأخوذ از سوسور شکل گرفت. نخست این عقیده که زبان را نه براساس تغییر آن در طول زمان، یعنی به صورت تاریخی، بلکه باید با دیدگاهی ایستاتر تعریف کرد- یعنی با توجه به ویژگیهایی که زبان در مقطع زمانی واحدی نشان می‌دهد (به قول سوسور، به صورت «هم‌زمان» نه «درزمان»). ایده دوم این است که باید در پی شناسایی و مطالعه نظام انتزاعی زبان یا *Langue* باشیم که شالوده کاربرد زبان است، نه موارد و نمونه‌های کاربرد بالفعل زبان که آن را گفتار یا *Parole* می‌نامید. دیدگاه این رشته نوپای زبان‌شناسی که اساساً تا دهه ۱۹۷۰، زبان و نه گفتار را موضوع شایسته مطالعه علمی درباره زبان می‌دانست، حکایت از این می‌کرد که در نیمه اول قرن بیستم، زبان‌شناسی حتی برای مطالعه هر یک از ابعاد زبان که فراتر از سطح جمله باشد با مسائل و معضلاتی روبه‌رو بود. چیزی که آثار و نتایج توجه انحصاری این رشته به دستور زبان و واج‌شناسی را هرچه بغرنج‌تر می‌کرد، تسخیر بخش اعظم زبان‌شناسی انگلیسی-آمریکایی به دست رفتارگرایی روان‌شناختی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بود که موجب نادیده گذاشتن امکان هرگونه توجه «علمی» به معنا می‌شد، یعنی آنچه مردمان واقعی در جریان کردوکارهای زبانی خویش به صورت فعال و خلاق برمی‌سازند. از آنجا که معنا، بنا به هیچ‌یک از برداشتهای «علمی» عرفی و مرسوم آن زمان،

قابل «مشاهده» نبود، عمدتاً نادیده گرفته می‌شد. بر ایند ترکیب این دو عامل، یعنی زبان‌شناسی سوسوری و رفتارگرایی، «فن‌پرستی» متعصب و نیرومندی است که تا به امروز بر زبان‌شناسی حاکم است.

نخستین چالش و مخالفت موفقیت‌آمیز با رفتارگرایی، مرور و نقد کوبنده چامسکی (Chomsky, 1959) بر رفتار کلامی بی. اف. اسکینر بود. اما کارهای بعدی خود چامسکی در زبان‌شناسی، که دوش به دوش کارهای پرنفوذ او در زمینه نقد سیاسی و اجتماعی پیش می‌رفت، جهت‌گیری اجتماعی نداشت بلکه بر پایه فلسفه و رشته‌های نزدیک به آن مانند روان‌شناسی شناخت استوار بود. بر این اساس او به مدلی صوری رسید که طبق آن زبان در اعماق وجود آدمی به قسمی «حک و تعبیه» شده بود و امکان «یادگیری» و اکتساب اجتماعی آن فقط جنبه فرعی و ثانوی داشت: بنابراین وقتی با کودکان خردسال صحبت می‌کنیم فقط داده‌هایی برای پردازش در اختیار آنها می‌گذاریم. با اینکه شخص چامسکی هیچ‌گونه تحلیل اجتماعی در زبان‌شناسی پی‌ریزی نکرد اما دیگران این کار را انجام دادند، و آوازه چامسکی در مقام یک روشنفکر رادیکال، بدون شک در تغییر نگاهها به زبان‌شناسی و تبدیل شدن آن به کانون فکری پیشتاز و چالش برانگیزی برای هوشمندترین جوانان دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سهم شایانی داشت.

مقارن شدن رادیکالیسم و چالش فکری زبان‌شناسی با دسترسی روزافزون به ضبط صوت، که وسیله‌ای برای «تثبیت» جریان شناور صحبتها به دست می‌داد، تغییر عمده‌ای در این رشته‌ها به وجود آورد و تحلیل گفتار یا گفتمان نیز وارد برنامه متداول اکثر دوره‌های زبان‌شناسی شد. پژوهش درباره تنوع زبان شهری که در اواخر دهه ۱۹۶۰ رشد و نمو می‌کرد، نیازمند دستگاههایی بود که به آسانی قابل حمل باشد و با باتری کار کند. دانشجویان دوره‌های تکمیلی و حتی مقاطع کارشناسی و استادان آنها که در دهه ۱۹۷۰ به چنین دستگاههایی مجهز شده بودند، همه جای ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا را زیر پا گذاشتند تا چگونگی صحبت کردن مردم را ثبت و ترسیم کنند. نتایج کار آنها آثار بزرگ و مهمی بود که درباره انواع زبانهای شهری منتشر شد، مانند کار لایبوف در ایالات متحده

استرالیا (Horvath, 1985). ترادگیل در بریتانیا (Trudgill, 1974) و هوروات در

بنابراین، شگفت‌آور نیست که در چنین شرایطی، تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی اساساً با تحلیل زبان محاوره‌ای مترادف شود. این سوگیری را می‌توان جلوه دیگری از «آوامداری» جامعه غربی تلقی کرد، یعنی امتیاز و اولویتی که کلمه شفاهی، و بنابراین گویندگان این کلمه شفاهی به لحاظ مفاهیمی همچون «حقیقت»، «امور واقعی»، و «اصالت» از آن برخوردارند (Derrida 1976b).

حوزه تحلیل گفتمان اکنون شامل مجموعه‌ی رو به افزایشی از کارهایی است که روی زبان نوشتاری نیز انجام می‌گیرند. بیشتر این کارها در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی و نشانه‌شناسی اجتماعی انجام گرفته‌اند که معمولاً به هر دو حیطه گفتار و نوشتار توجه دارند و فنون و روشهای توصیفی و تحلیلی آنها برای کار در هر دو حیطه مناسب است. حوزه‌هایی که کارهای مهمی در آنها صورت گرفته عبارت‌اند از: اخبار، رسانه‌ها و تبلیغات (برای مثال رک. Vestergard and schrider 1985, Fowler, 1991)، پژوهش درباره سبک ادبی با استفاده از زبان‌شناسی (مانند Kress, 1981)، آموزش و پرورش و دانش‌آموزان (مانند Halliday and Martin, 1993).

تقابل گفتمان شفاهی و کتبی، یا «صحبت» و «متن»^۱ را همان‌قدر که می‌توان تقابل دعاوی اعتبار دانست، می‌توان نمونه‌ای از ارج نهادن به گفتار (شفاهی) به منزله موضوعی شایسته تحقیق، در کنار شکل‌های ساختاری‌تر و سازمان یافته‌تر گفتمان کتبی نیز تلقی کرد. شأن و جایگاه قطعه کتبی معینی در مقام گفتار، درست به اندازه نمونه‌ای از گفتار شفاهی، ضرورتاً همیشه آشکار و شفاف نیست، خصوصاً هنگامی که الزامهای سخت و جدی برای «درست» نوشتن به لحاظ قواعدی که مستقیماً به الگوهای منظم زبان مربوط می‌شوند در کار باشد. به علاوه، استفاده روزافزون از اصطلاح «متن» برای اشاره به نمونه‌های شفاهی و کتبی زبان معمول حاکی از این است که پویا و چندبعدی بودن اکثر «صحبت‌های تعاملی»^۲ (McInnes, 1998) به برداشتهای ایستا و هم‌زمانی از نوشتار

به مثابه محصول اتمام یافته شباهت پیدا کرده است، یعنی حتی مکالمه‌های فی‌البداهه نیز با رویکردی مشابه تحلیلهای ساخت‌گرایانه روی متون کتبی مطالعه می‌شوند، و نوشتار «محصولی است که قواعد و هنجارهای آن معیار و محکی برای قضاوت درباره هر متنی به دست می‌دهد» (Halliday, 1985).

از این منظر، وقتی زبان شفاهی را «متن» می‌خوانند در واقع نوعی ادعای ساخت‌گرایانه درباره گفتار مطرح می‌شود. این ادعا نه فقط بیانگر کمال‌یافتگی خیالی اکثر گفتارها (و بنابراین «تحلیل» این گفتارها، نیز هم) است، بلکه همچنین نوعی کنترل ایده‌باورانه بر گفتار ایجاد می‌کند و آن را به زبان شبیه‌تر می‌سازد و بنابراین مناسبت بیشتری برای زبان‌شناسان پیدا می‌کند چون متن گفتارها عموماً با نسخه‌برداریهای کتبی از آنها معادل گرفته می‌شود.

چیزی که در این فرایند از دست می‌رود همانا مادیت و خمیره اصلی گفتار است - ضرباهنگ‌ها، لحنها، طرز تکلم، کیفیات صوتی و آهنگ و طنین آن - یعنی ویژگیهایی که بسیاری از زبان‌شناس‌ها از دیرباز با آسودگی به آن برچسب ویژگیهای «عاطفی» زده و به فراموشی سپرده‌اند. همراه با این مادیت، وجه خاص‌بودگی کسی که در حال سخن گفتن است از دست می‌رود - فقدان اسفناک توجه به موقعیت‌مندی، و نه فقط فردیت. چون گفتار نه فقط در «قالب صدا» (Barthes, 1977) بلکه در اداها و اطوارها و حرکت‌های متکلمان جسمیت پیدا می‌کند، و این متکلمان از مجرای جسمانیت آموخته شده خود، خویشتنهای فرهنگی و اجتماعی‌شان را جلوه‌گر می‌سازند. نحوه استفاده گویندگان از گفته‌های خود و دیگران، که جنبه مهمی از تعیین موقعیت است، معمولاً از روی جسمانیت بدن سخنگو بهتر قابل فهم است تا صرفاً از روی کلمه‌ها و جمله‌ها.

روش و فن تحلیل گفتمان: ابزارهای توصیف و تفسیر

اکنون نگاه دقیق‌تری به بعضی جنبه‌های محوری کارهایی می‌اندازیم که درون و بیرون رشته زبان‌شناسی انجام می‌گیرند و حوزه نوپای تحلیل گفتمان را به شیوه‌های خاصی

تأسیس می‌کنند. در اینجا بیشتر به رشته‌هایی غیر از زبان‌شناسی، اما همچنان به جنبه‌هایی از خود زبان‌شناسی، می‌پردازیم که سهم مهمی در شکل‌گیری تحلیل گفتمان به مثابه «تحلیل زبان‌شناسی اجتماعی» (Stubbs, 1983) داشته‌اند. غرض بخش حاضر این است که «نقشه‌ای» از قلمرو زبان‌شناسی اجتماعی به دست آید که در آن هر دو جنبه «اجتماعی» و «زبان‌شناسی» پررنگ و برجسته شده‌اند، و این نقشه را به کمک ابزارهای توصیفی و تفسیری تحلیل گفتمان ترسیم می‌کنیم.

ابزارهای تحلیل گفتمان، بسته به اینکه از کدام رشته اخذ شوند، متفاوت‌اند. شیفرین (Schiffrin, 1994) از شش رویکرد سخن می‌گوید، و تیلور و کامرون نیز تعبیر انتقادی نسبتاً مشابهی دارند (Taylor and Cameron, 1987). وجه مشترک رویکردهای گوناگون به تحلیل گفتمان این است که همه آنها ابزارهای «تحلیلی» بسیار فنی و پرشماری دارند. این رویکرد فنی هنگامی معنا پیدا می‌کند که کار تحلیل را نوعی نشانه‌شناسی تلقی کنیم. با این حال رویکرد فنی مزبور، گفتمان را به مثابه «ابژه» بهتر می‌تواند تحلیل کند تا به مثابه پدیده‌ای نشانه‌شناسانه (معنادار و معنا ساز). تیلور و کامرون (ibid, pp.2-3) تحلیل گفتگو (Conversation analysis) را عمیقاً تحت تأثیر زبان‌شناسی ساختاری می‌دانند:

تحلیل گفتگو مطالعه‌ای بین‌رشته‌ای است: دستاوردهای بزرگ تحلیل گفتگو را فیلسوفان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان ارائه داده‌اند. اما چارچوب قواعد و عناصری که به همه آنها شکل می‌دهد شاید خصوصاً در مدل‌های زبان‌شناسی رواج داشته باشد. مشغله‌های اصلی تحلیل گفتگو عبارت‌اند از: تجزیه و تفکیک، طبقه‌بندی و ترکیب سنخ‌ها و علائم، صورتهای صرفی و نحوی - اینها علائق کلاسیک دستور زبان توصیفی و ساختاری هستند و تا حد زیادی در اکثر رویکردهای پرنفوذ کنونی تحلیل گفتار دیده می‌شوند.

بنابراین چندان هم شگفت‌آور نیست که دانش‌پژوهانی که بیرون از رشته زبان‌شناسی با پرسشها و مسائل زبان و گفتمان سروکار دارند، نظر مساعدی به تجربه‌گرایی و «مقوله‌های سخت و خشکی» که در اکثر کارهای زبان‌شناسی، از جمله در تحلیل گفتمان می‌بینند، نداشته باشند.

این مسائل هنگامی حادث می‌شود که بعضی مفاهیم و اصطلاحات «تفسیری» مانند طبقه، جنسیت، نژاد، منزلت، قدرت، همبستگی یا انسجام از انواع و اقسام نظریه‌های اجتماعی «اقتباس» می‌شود نه از بررسی روابط میان زبان و جامعه یا فرهنگ. روی آوردن به حوزه‌های معرفتی دیگر برای استفاده از مفاهیم کارساز آنها در وهله نخست دستاورد هیجان‌انگیزی بود که از نوعی سعه صدر نسبت به بین‌رشته‌ای بودن حکایت می‌کرد. این سعه صدر هنوز هم تا اندازه‌ای از ویژگیهای جذاب تحلیل گفتمان معاصر است که امکان بالقوه پیشرفتهای ثمربخش آتی را نوید می‌دهد. اما اکثر این اصطلاحات و مفاهیم تفسیری معمولاً با رویکرد واقع‌گرا و شیء‌انگار مورد استفاده قرار گرفته‌اند - شبیه روشهایی که «واحد‌های» ساختاری را شناسایی و در زبان‌شناسی به کار می‌گیرند - یعنی صرفاً به منزله «واقعیت‌هایی» درباره جهان. این نحوه استفاده به خوبی توضیح می‌دهد که چرا بحثهای زبان‌شناسانی که در آثار و نوشته‌های زبانشناختی‌شان از اصطلاحات اجتماعی بهره می‌گیرند تا این حد مغشوش و پریشان است. ممکن است از بعضی از چهره‌های اصلی جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی اجتماعی مانند گافمن، راجر براون یا بازیل برنشتین اقتباسهایی به عمل آید، اما ارتباط پایدار و مشخصی با نظریه اجتماعی در کار نیست. برای مثال، گلاین ویلیامز (Williams, 1992) انتقاد شدیدی از کاربرد مقوله‌های جامعه‌شناسی در زبان‌شناسی اجتماعی به عمل آورده است. از نظر ویلیامز این مقوله‌ها برگرفته از نوع خاصی از نظریه (کارکردگرایی پارسونزی) دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ است که در زبان‌شناسی هرگز به روز - و نقد - نشده است.

اگر کاربرد مفاهیم تفسیری اجتماعی و فرهنگی برگرفته از رشته‌های دیگر، مسائل و معضلاتی به بار می‌آورد، وضعیت واژگان فنی که برای مقاصد توصیفی اقتباس شده‌اند

چگونه بوده است؟ در نگاه نخست، دو دسته از آثار و نظریه‌هایی که اهمیت زیادی دارند، نقش مثبت و سازنده‌ای ایفا کرده‌اند. نظریه کنش‌گفتاری (از فلسفه) و تحلیل گفتگو (از اتنومتدولوژی که یک نظریه جامعه‌شناسی است) نگاه تازه‌ای به جنبه‌های تعاملی و اجتماعی گفته‌ها را مقدور ساخته و توجه و احترام تازه‌ای برای زبان شفاهی به وجود آورده‌اند. با این حال، استفاده فنی زبان‌شناسان از این رویکردها همیشه مثبت و سازنده نبوده است.

دست‌آورد مهم و خطیر نظریه کنش‌گفتاری، به صورتی که در آثار اوستین (Austin, 1962) و سرل (Searl, 1969, 1979) پرورانه شد، این بود که گفته‌ها فقط دلالت‌گر نیستند - درحالی‌که دلالت، مضمون اصلی اکثر کارهای نظری درباره زبان هم در فلسفه هم در زبان‌شناسی بوده است - بلکه انواع و اقسام «کارهای» گوناگون را نیز انجام می‌دهند که شامل انواع فراوانی از «کار» و «عمل» به معنای کاملاً لفظی کلمه است. برای مثال «ایفاگرهایی» (performatives) نظیر «من نام این کودک را سعید می‌گذارم» و «من تو را محکوم به اعدام می‌کنم» را در نظر بگیرید، این کنشهای گفتاری (نامیدن، محکوم کردن) در عمل نتایج و عواقبی ایجاد می‌کنند؛ آنها فقط دلالت نمی‌کنند، مثلاً این جمله که «گرچه روی قالیچه نشست» فقط دلالت می‌کند. توجه به چگونگی استفاده از یک سخن (نیروی عمل از طریق بیان) این نکته را نیز روشن می‌کند که رابطه ساختار یک سخن و معنای آن شاید ساده و سراسر نباشد، حتی اگر نظریه کنش‌گفتاری با داده‌های مأخوذ از تجربه، یعنی سخنان مردمانی که در وضعیتهای «زندگی واقعی» سخن می‌گویند، سروکار نداشته باشد باز هم اصل اساسی آن، یعنی توجه به کاری که با اظهار کردن سخن انجام می‌گیرد و نه فقط ساختار این اظهارات، اهمیت شایانی در انواع تحلیل گفتگو داشته است.

دومین حوزه بیرون از زبان‌شناسی که سرچشمه فنون و روشهای تحلیل صحبت‌های تعاملی بوده، اتنومتدولوژی است. هر چند اتنومتدولوژی شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است اما روشهایی را مطالعه می‌کند که وضعیتهای زندگی اجتماعی روزمره، از جمله صحبت‌های

تعاملی، به کمک آنها امکان پذیر می‌شود. این رویکرد با کارهای هارولد گارفینکل آغاز شد و هاروی ساکس و دیگران آن را ادامه دادند (Garfinkel, 1967, Turner, 1974). بررسیهای دقیق و موشکافانه‌ای که در روشی به نام تحلیل گفتگو (CA) (conversation analysis) شهرت یافت به مطالعه انجام موفقیت آمیز صحبت‌های تعاملی از جمله چگونگی شروع و خاتمه این صحبت‌ها، و چگونگی رعایت نوبت در این گفتگوها اختصاص داشت. پژوهشهای تحلیل گفتگو به دلیل جزئیات مفصل نسخه برداری از مکث‌ها، همپوشانی، تردیدها، تکرارها و ترمیم‌ها و توجه کامل به گفتار بالفعل و جدی گرفتن همه جزئیات آن، در خور توجه است.

جنبه‌های فنی CA، خصوصاً نسخه برداریهای دقیق و موشکافانه آن، جاذبه آشکاری برای زبان‌شناسان داشته است اما به مقوله‌های تفسیری CA توجه بسیار کمتری شده و اهمیت کمتری هم به آن داده شده است. از نظر پژوهشگران CA، و رویکرد اتنومتدولوژی، مقوله‌های تفسیری از پیش معین و موجود نیستند بلکه باید از بطن داده‌ها پدیدار شوند و از بیرون به داده‌ها تحمیل نشوند. اصل اساسی این است که تحلیل باید معطوف به کنش‌گر باشد نه معطوف به تحلیل‌گر. اما زبان‌شناسها طوری پرورش یافته‌اند که نمی‌توانند دیدگاهی غیر از دیدگاه تحلیل‌گر (یعنی خودشان) را به حساب آورند. این یکی از مسائل همیشگی همه مطالعات متأثر از زبان‌شناسی است که نتیجه اجتناب‌ناپذیر شأن و منزلت آرمانی «متن» حتی در زمینه‌گراترین (contextualist) رویکردهاست.

بنابراین، تحلیل گفتمان به صورتی که تا به امروز پروراند شده است، از یک سو با انعطاف‌پذیری و سیالیت، و از سوی دیگر با سختیها و بی‌انعطافیهای منابع توصیفی و قراردادهای مرسوم، و پیوندهایش با رشته‌هایی غیر از زبان‌شناسی، همراه بوده است. با این همه، در خود زبان‌شناسی بود که فضا و مجالی برای تحلیل گفتمان گشوده شد، و این تا اندازه‌ای به دلیل دستاوردها و پیشرفتهای دیگری در این رشته بود. یکی از این دستاوردها مطالعات تطبیقی بود که از جهت‌گیری شناختی چامسکی سرچشمه می‌گرفت و امکان وجود پدیده‌های زبانی عام و جهانشمول را مورد پژوهش قرار می‌داد. در برخی

از این مطالعات چنین پدیده‌هایی شناسایی هم شد - مانند مطالعه‌ای که درباره موضوع/فاعل/کانون انجام گرفت (Li, 1976) - که هم برحسب «گفتمان» قابل تعریف بود هم برحسب «دستور زبان». کار روی انسجام متنی نیز کم کم آغاز شد (Halliday and Hasan, 1976). زبان‌شناسهای اروپایی و زبان‌شناسهایی که با هالیدی کار می‌کردند به صورت روزافزون کارهای خود را به مکتب پراگ ربط می‌دادند. این ارتباط نه فقط برای کسانی که روی سبکهای ادبی کار می‌کردند بلکه در سایر انواع مطالعات متنی نیز ثمربخش و سازنده بود.

مشروعیت رو به رشد مطالعات گفتمان در رشته زبان‌شناسی این امکان را فراهم ساخت که پدیده‌های گوناگونی که پیش از آن شایسته پژوهش زبان‌شناختی قلمداد نمی‌شدند، مورد توجه قرار گیرند. سست‌شدن تدریجی سخت‌گیریهای رشته‌ای در زبان‌شناسی تحت تأثیر پیوندهای فزاینده‌ای به وقوع پیوست که بین تحلیل‌گران گفتمان و محققان رشته‌های دیگری که تحقیقات مشابهی انجام می‌دادند، ایجاد شد.

متن به منزله نشانه اجتماعی: ساختار، بازنمود، و موقعیت‌مندی

یکی از جالب‌ترین تنشهای موجود میان سیالیت و جمود، تنشی است که زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی یا زبان‌شناسی هالیدی با تأکید و توجه پیوسته خود به متن، زمینه، و روابط متقابل آنها دارد. این رویکرد اهمیت خاصی دارد چون به طرق گوناگون و به درجات مختلف بر اکثر مطالعات تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی و بیرون از زبان‌شناسی، خصوصاً بر شکلهای گوناگون تحلیل گفتمان انتقادی تأثیر گذاشته است. طبعاً خشکی و جمود مدلهای زبان‌شناختی امری بعید و دور از انتظار نیست، چون به سازوبرگ فنی زبان‌شناسی سیستمی، و خصوصاً بعضی از تعبیرهای جدیدتر آن، مربوط می‌شود. اما سیالیت و انعطاف‌پذیری رویکردهای سیستمی به تحلیل گفتمان قدری خلاف انتظار است و زائیده انواع گوناگون پیوندهای متقابل با نظریه اجتماعی است که در گذشته برقرار شده و اکنون در مرحله بسط و پردازش است.

پیدایش زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی در دهه ۱۹۶۰ که جهت‌گیری کاربردی سریع و آشکاری داشت بی‌درنگ خارج از جریان اصلی زبان‌شناسی رسمی (یعنی زبان‌شناسی چامسکی) تلقی شد. این زبان‌شناسی، متن (نه کلمه یا عبارت) را به منزله واحد اساسی معنا در نظر می‌گرفت که بدعت‌گذاری مهم و بزرگی به شمار می‌آمد. این جنبش انفصال از آرمان‌سازیه‌های زبان‌شناختی، «متن» را شیوه‌ای از کنش اجتماعی تلقی می‌کرد و نه فقط ابژه نشانه‌ای. مقصود این است که هرچند «متن» کلامی، چه شفاهی باشد چه کتبی، یقیناً ابژه‌های نشانه‌ای و مستلزم «تحلیل» است، اما در عین حال شکلی از کنش در جهان و بر جهان نیز هست. چنین دیدگاهی باعث شد که مایکل هالیدی، نظریه‌پرداز اصلی زبان‌شناسی سیستمی، از نظر زبان‌شناسان محافظه‌کار بیشتر جامعه‌شناس تلقی شود تا زبان‌شناس.

ماهیت رادیکال نظریه هالیدی به دو گام مرتبط به همبستگی داشت. گام نخست این بود که عبارت (یا واحد بنیادی دستور زبانی) نه از یک ساختار که از سه ساختار تشکیل می‌شود که هر یک دیگری را منعکس می‌کند و هر یک نوع متفاوتی از معنا را می‌رساند (Halliday, 1979, 1994). این سه نوع معنا (یا فرانش) عبارت‌اند از: ساختار ایده‌پرداز (ideational) (که از زیرمؤلفه‌های تجربی و منطقی تشکیل می‌شود)، ساختار بین شخصی (interpersonal)، و ساختار متنی. این سه نوع معنا به ترتیب به بازنمایی رویدادها (معنای تجربه‌ای)، بازنمایی مذاکره و توافق بر سر روابط اجتماعی (معنای شخصی) و ایجاد بافت- در هم بافتن رشته‌های معنایی تجربه‌ای و بین شخصی (معنای متنی)- مربوط می‌شوند. گام دوم این بود که هر یک از فرانشها، و بنابراین نوع خاصی از ساختار دستور زبانی که امکان تحقق این فرانشها را به وجود می‌آورد، در ارتباطی دوسویه با ابعاد و جنبه‌های زمینه‌نگریسته می‌شوند. به عبارت دیگر، زبان است که زمینه را ایجاد می‌کند و در همان حال خود توسط زمینه ایجاد می‌شود. در نظریه نقش‌گرای سیستمی هالیدی، برای بیان این رابطه میان زبان و زمینه از اصطلاح «تحقق یافتن» (realization) استفاده می‌شود که وجه تمایز این رویکرد از مدل‌هایی است که اصطلاح

«بیان کردن» (expression) را به کار می‌برند- و بنابراین فرض می‌کنند آنچه «بیرون» از زبان است مستقل از زبان وجود دارد.

این زبان‌شناسی را سه دسته از دانش‌پژوهان، که البته همپوشانی‌هایی نیز بین این سه دسته وجود دارد، پی گرفته و ظرفیت بالقوه آن را برای تحلیلهای «انتقادی»، و نقد سیاسی تشخیص داده‌اند. در اواخر دهه ۱۹۷۰ در بریتانیا گونترکرس، باب‌هاج و چند تن دیگر به صراحت درباره «زبان‌شناسی انتقادی» سخن می‌گفتند (Fowler and Kress, 1979) و درباره مسائل ایدئولوژی و بازنمودهای رسانه‌ای بحث می‌کردند (Hodge and Kress, 1993, Trew, 1979). هاج و کرس سپس به دومین گروه دانشورانی پیوستند که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در زمینه «نشانه‌شناسی اجتماعی» در استرالیا مشغول مطالعات انتقادی بودند. در همین دوره، سومین گروه پژوهشگران، یعنی نورمن فرکلاف و همکاران وی در دانشگاه لنکستر بریتانیا، «تحلیل گفتمان انتقادی» را پی‌ریزی کردند (Fairclough, 1989, 1992, 1995a, 1995b).

اهمیت خاص این مجموعه فعالیتها، توانایی بهره‌گیری همزمان از ریزه‌کاریهای انواع فنون توصیفی و بعضی از پرثمرترین چارچوبهای نظری درک زندگی اجتماعی در سنت پساساختارگرایی بوده است. از این جهت، فوکو جذابیت خاص و شگرفی داشته است، به‌ویژه تلقی او از نقش گفتمان در شکل‌دادن به شخص / فاعل / سوژه برای زبان‌شناسانی که با مدل زبان به مثابه نشانه‌شناسی اجتماعی و دوسویگی ضروری رابطه ایجاد می‌کنند و متن و زمینه آشنایی دارند کاملاً پذیرفتنی و دل‌پسند است. باختین نیز پیوسته در این بحثها ظاهر می‌شود، خصوصاً کار او درباره چند صدایی بودن متن که بیانگر روشهای کشف عملکرد گفتمانها در متن است، بسی فراتر از تعبیرهای دستور زبانی است. مجموعه کارهایی که در حوزه نظریه فمینیستی انجام گرفته نیز اهمیت رو به رشدی دارد.

این گشودگی و پذیرش نسبت به نظریه‌پردازیهای معاصر درباره متن، گفتمان و روابط آنها با امر اجتماعی، ویژگی تحلیل گفتمان به عنوان یک حوزه مطالعاتی است. تحلیل

گفتمان، در کندوکاو برای یافتن روشهای فهم فرهنگی مندرج در گفتمان (شفاهی) رویکردی التقاطی داشته و بسیار جسورتر و ماجراجوتر از زبان‌شناسی اجتماعی بوده است. با اینکه در تحلیل گفتمان، به عنوان یک حوزه مطالعاتی، فرض مسلم این است که زبان در تشکیل هویتها و روابط اجتماعی نقشی ایفا می‌کند، حتی اگر این نقش جنبه ابرازی داشته باشد تا ایجاد، اما پرداختن به «محتوای» متنها به صورت جسته گریخته و محدود و غالباً با تقلیل‌گرایی همراه بوده است.

تحلیل گفتمان انتقادی، به واسطه کاربرد فنون زبان‌شناسی هالیدی برای بررسی شکل‌گیری بازنمودها در سطح عبارتها، گام در راه فوکو می‌گذارد - یعنی کشف پیوند قدرت و معرفت - چون درباره این مسئله پژوهش می‌کند که اشخاص چگونه در جریان مشارکتی که در روابط اجتماعی نهادهای خاص دارند درگیر انواع و اقسام شیوه‌های دانستن و شناختن می‌شوند. تصویری که از این منظر دیده می‌شود حکایت از این می‌کند که اشخاص و روابط آنها با یکدیگر از پیش موجود یا بیرون از زبان نیست بلکه در زبان، و نیز ضرورتاً در رابطه با معرفت، شکل می‌گیرد.

تعبیر زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی درباره بازنمایی هر چه باشد فارغ از مسئله و معضل نیست - مهم‌تر از همه، فوننی که برای کشف «معرفت در متن به کار می‌برد در مقایسه با کمال و پیچیدگی تحلیل تراوش‌پذیری در عبارتها، بسیار خام و ناشیانه است. خصوصاً اینکه تداوم سیطره اصول و احکام ساخت‌گرایی بر همه انواع زبان‌شناسی - تجزیه کردن و جدا نگه داشتن مقوله‌ها - معضلاتی جدی برای مرتبط ساختن معناها بین شخصی و تجربه‌ای ایجاد می‌کند (Poynton, 1993). همین جنبه‌های مدل نقش‌گرای سیستمی است که بیشترین هماهنگی را با پیوند قدرت - معرفت دارد. پژوهشگران تحلیل گفتمان انتقادی، که با سنتهای اروپایی نظریه انتقادی و تحلیل گفتمان آشنایی دارند و به مسئله قدرت - معرفت و روابط میان بازنمایی و موقعیت‌مندی گویندگان / نویسندگان نیز علاقه‌مندند، ظاهراً در وضعیت بهتر و قوی‌تری برای ارائه شرح و تعبیر تلفیقی‌تری از رویکرد زبان‌شناختی و سایر رویکردها به گفتمان، قرار دارند.

حال باید منتظر بمانیم و ببینیم این تلفیق به کجا خواهد رسید. برای مثال پنی‌کوک (pennycook, 1994a) به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا رویکردهای فوکویی و زبان‌شناختی به گفتمان «مقایسه‌پذیر»ند یا نه. سواى تفاوت احتمالاً آشتی‌ناپذیر رویکرد فوکویی و رویکرد ساخت‌گرایانه «قواعد و واحدها» به تحلیل گفتمان، شاید بغرنج‌ترین مسئله برای زبان‌شناسها این باشد که مفهوم گفتمان فوکو فقط محدود به زبان نیست بلکه کل گستره کردوکارهای فرهنگی را در برمی‌گیرد که با اشخاص «سخن می‌گویند»، اما اشخاص نیز آنها را «بر زبان می‌آورند» و به این ترتیب خود را در مقام اشخاص یا سوژه‌های معینی خلق می‌کنند. شگفت‌آور نیست که آن دسته از تحلیل‌گران گفتمان که پرورش‌یافته زبان‌شناسی‌اند با چنین مفهومی از گفتمان دمساز نباشند. روشهای تحلیلی کسانی که حتی بیشترین آشنایی را با نظریه‌های اروپایی دارند و بنابراین با مفهوم پخته و پرمایه «زمینه» نیز آشنایند، به‌رغم همه تلاشهای صادقانه‌شان، هنوز هم با لجاجت و سرسختی «زبان محور» است. درستی این سخن را می‌توان در کار کرس (Kress, 1985/1989) و نمایان‌تر از همه در گفتمان و تعبیر اجتماعی فرکلاف (Fairclough, 1992) بازجست.

تحلیل گفتمان، زمینه و امر اجتماعی

از همان نخستین روزهای شکل‌گیری حوزه مطالعاتی تحلیل گفتمان، حتمی و ناگزیر بودن رابطه متن و زمینه مورد تأکید بود. زمینه یکی از اصطلاحات کلیدی تحلیل گفتمان است که بیانگر لزوم توجه به فراسوی زبان برای شناخت و درک کاری است که گفتمان انجام می‌دهد. فهم این کار یا عمل شامل فهم این نکته نیز هست که کیستی سخنگو - خصوصاً اگر یک کودک، زن یا غیر سفیدپوست باشد - عموماً بیش از ویژگیهای محتوا یا بازنمود در گوش سپردن به او اهمیت دارد، و نیز درک این نکته که کیستی سخنگو بی‌وقفه روی بدن او نشانه‌گذاری می‌شود - از جمله در طنین صدای او، پررنگ کردن هویت بارز او، و به حاشیه راندن چندگانگی گریزناپذیری اشخاص واقعی، کاملاً واضح

است که زبان‌شناسی به خودی خود چیزی برای گفتن دربارهٔ چنین مسائلی ندارد؛ برای پرداختن به آنها باید از چارچوبهای موجود در رشته‌های دیگر کمک گرفت.

بر همین اساس، حوزهٔ تحلیل گفتمان آشکارا و بدون پرده‌پوشی «چندرشته‌ای» بوده است (van Dijk, 1997; Schiffrin, 1994) اما شیوهٔ اجرای این مطالعات چندرشته‌ای با مسائل و معضلات متعددی روبه‌رو بوده است. از جمله می‌توان به جنبه‌های مسئله‌ساز شیوه‌های «اقتباس» مقوله‌های اجتماعی گوناگون، بدون تأمل و چون و چرا دربارهٔ آنها، و محدودیت طیف رشته‌هایی که عملاً از آنها استفاده می‌شود و رشته‌هایی که ناگزیر محذوف می‌مانند (خصوصاً مطالعات ادبی) اشاره کرد.

آیا رابطهٔ تحلیل گفتمان و سایر رشته‌ها به قسمی بوده که عناصر شرکت‌کنندهٔ آن با هم ترکیب شوند و به صورت هستار سراپا جدیدی درآیند یا رابطهٔ فوق از جنس رابطهٔ استعمارگر و مستعمره بوده است: رشته‌های دیگر صرفاً «غنایمی» بوده‌اند که بندگان‌شان از هم گسسته شده و هر قسمت از آن که به کار پروژهٔ اساساً فن‌گرایانهٔ تحلیل گفتمان آمده باشد، به یغما رفته است؟

اگر چندرشته‌ای بودن تحلیل گفتمان نتواند درک و شناختی کافی از زمینه و امر اجتماعی زیربنای آن به دست دهد، دربارهٔ تلفیق تحلیل گفتمان انتقادی و نشانه‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان تمایزی میان این نوع چندرشته‌ای بودن و سایر شکل‌های تحلیل گفتمان برقرار کرد که بین‌رشته‌ای یا حتی فرارشته‌ای محسوب می‌شوند، یعنی شیوه‌های تلفیقی‌تری برای شناخت عرضه می‌کنند؟ این پیوند چند ویژگی دارد که موجب اعتبار آن می‌شود. نخست، مدل تحلیل فنی زبان‌شناسی که همگی در آن شریک‌اند. وجوه تمایز این مدل عبارت است از کانون توجه نقش‌گرا (که با تأکید صوری چامسکی تفاوت دارد) و پیوند متقابل زبان و زمینه. مقصود این است که مدل مذکور امکان توجه به آنچه زبان در جهان «انجام می‌دهد» و همچنین امکان توجه به این مسئله را فراهم می‌سازد که جنبه‌های خاص زبان چگونه به جنبه‌هایی از زمینه‌ها یا وضعیت‌ها ربط پیدا می‌کند، که درست به دلیل «کاری» است که انجام می‌دهد.

از میان همه مدل‌های زبان‌شناسی، دیدگاه سیستمی مبتنی بر تعیین‌پذیری دو سویه زبان و زمینه، بیش از همه به تلقی‌های (پساساخت‌گرایانه) فعلی در بیرون از زبان‌شناسی نزدیک می‌شود.

پژوهشگران تحلیل گفتمان انتقادی، برخلاف اکثر زبان‌شناسان دیگر، نشان داده‌اند که با چارچوب‌های نظری «علوم انسانی» آشنایی دارند. جای تعجب ندارد که بسیاری از آنها اصلاً زبان‌شناس نیستند بلکه از رشته‌های دیگری مانند ادبیات انگلیسی، ارتباطات، و علوم تربیتی می‌آیند و این واقعیت با چندرشته‌ای بودن فارغ‌البال کار آنها و همچنین با سومین ویژگی کار آنان نیز بی‌ارتباط نیست که حفظ توازن و تعادل دستورالعمل «فن‌گرایانه» نسبت به سایر ابعاد مطالعه، یا حفظ تعادل میان «تحلیل» زبان‌شناسی و سایر انواع «تحلیل» است. با توجه به گسترش پرشاخ‌وبرگ تجهیزات فنی زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی، این تعادل اهمیت زیادی پیدا می‌کند. آشنایی کامل با دستور زبان نقشی هالیدی خود به اندازه کافی وظیفه دشوار و رعب‌آوری است (چه رسد به انواع بررسی‌های سیستمی که «بالا»، «زیر» و «کنار» عبارتها انجام می‌گیرد). فراگرفتن زبان‌شناسی هالیدی بسیار فنی‌تر از سایر شکل‌های زبان‌شناسی است. اما کارایی تحلیل گفتمان مستلزم توانایی پس‌زدن تجهیزات فنی انعطاف‌ناپذیر و اقدام به انتخاب‌های استراتژیک درباره کانون تحلیل است که بر پایه تلقی‌های متفاوتی از متن، زمینه و روابط ممکن میان آنها استوار است. ویژگی بهترین کارهای تحلیل گفتمان انتقادی این است که در کاربرد فنون تحلیلی بسیار مقتصد و حتی خسیس‌اند و انس و آشنایی کافی با نظریه انتقادی معاصر دارند.

نتیجه

موفقیت‌های حوزه مطالعات گفتمانی بر پایه زبان‌شناسی، یکی به دلیل توجهی است که اکنون به زبان شفاهی می‌شود و دوم به دلیل بسط و گسترش ابزارهای تحلیل متون با استفاده از واژگان زبان‌شناسی و سایر حوزه‌های مطالعاتی است. اما ادعای چندرشته‌ای بودن تحلیل گفتمان به عنوان یک حوزه مطالعاتی، بیش از آنچه در عمل قادر به آن بوده

باشد، وعده و وعید است. این سخن به ویژه هنگامی صادق است که واژه‌های «اقتباسی» از رشته‌های دیگر، کم‌کم بخشی از تجهیزات فنی تحلیل گفتمان می‌شوند و به شیوه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند که مؤید دیدگاه‌های کسانی است که زبان‌شناسی را رشته‌ای می‌دانند که دست و پا بسته دستور کار تجربه‌گرایی عملی است.

تلفیق تحلیل گفتمان انتقادی، نشانه‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی تا اندازه‌ای موجه‌تر و متقاعدکننده‌تر بوده است؛ به عبارتی دیگر، نوعی تحلیل گفتمان بین‌رشته‌ای و آشنا با زبان‌شناسی که می‌کوشد همپوشانی‌های زبان و امر اجتماعی را مطالعه کند، هر چند فارغ از مسئله نیست، اما پذیرفتنی‌تر است. همین قسم کارها (خصوصاً آثاری همچون Kress, 1996 یا Fairclough, 1992) هستند که صریح‌ترین شکل سیاسی تحلیل گفتمان به شمار می‌آیند و نه فقط نظم و ترتیب موجود را به نقد می‌کشند بلکه از برنامه تغییر و دگرگونی اجتماعی نیز حمایت می‌کنند. اما دشوار می‌توان دریافت که برنامه مطالعاتی صرفاً زبان‌شناختی چگونه ممکن است تغییر اجتماعی رادیکال را حتی به تصور آورد، چه رسد به تحقق آن.

برنامه نقد که محور اصلی تحلیل گفتمان انتقادی است به یقین امکان تعریف و تحدید موقعیت «بیرونی‌ها» را فراهم می‌سازد که از آنجا می‌توان موقعیت و منافع کسانی را شناسایی کرد که در نمایش صامت زندگی اجتماعی نقش گوینده یا روایتگر را برعهده دارند. تعداد کسانی که این موقعیت‌های بیرونی را در عمل در اختیار می‌گیرند در مقایسه با شمار روزافزون افرادی که درگیر جنبه‌هایی از گفتمان‌اند که فرکلاف (Fairclough, 1996) آن را «فنی‌سازی» گفتمان می‌نامد بسیار اندک است. مقصود فرکلاف از این اصطلاح استفاده فزاینده از دانش زبان‌شناسی (و دانش‌های دیگر، به‌ویژه روان‌شناسی) برای آموزش زبان یا مهارت‌های ارتباطی به کارگران و مدیران (در محل کار) و به کودکان (در مدارس) است. دسترسی فزاینده به ابزارهای تحلیل گفتمان شرایط لازم برای این فنی‌سازی را فراهم می‌کند، به‌ویژه در فرهنگ‌هایی که گفتمان‌های عقل‌گرایی اقتصادی دایره شمول فرایند «کالایی شدن» را پیوسته گسترده‌تر ساخته است و معرفتها و

مهارت‌های اهل علم را نیز در آن گنجانده است. فنی‌سازی گفتمان قطعاً فرصت‌های فزاینده‌ای برای «بهره‌وری» هرچه بیشتر فعالیت‌های دست‌اندرکاران انواع گوناگون تحلیل گفتمان پیش می‌آورد، اما بدون شک مسائل اخلاقی و سیاسی مهمی نیز به همراه دارد. آینده معلوم می‌کند که آیا همه آنچه فنی‌سازی گفتمان به پژوهشگران و دست‌اندرکاران این حوزه عرضه خواهد کرد فقط دست بازتری در انتخاب از میان همکاران است یا نوعی موضع مخالف نصفه نیمه. در آغاز سده بیست‌ویکم درهم‌تافتگی فزاینده اشخاص و نهادها با روابط قدرت، تصور موقعیتی بیرون از چنین روابطی را رفته‌رفته دشوارتر می‌کند. امکان موضع مخالف - برای هرگونه مقاومت در برابر شکل‌های جدید قدرت - کم‌رنگ‌تر می‌شود و انواع کاملاً متفاوت درگیری با مسائل قدرت، حکومت و مشروعیت، جای آن را می‌گیرد. اما گفتمان همچنان در بطن این مباحث جای دارد و به شکل‌های انتقادی تحلیل گفتمان - فعلی و آتی - اهمیت پاینده‌ای می‌بخشد.

پی‌نوشت

- ۱ - متن، مجموعه نمادهای معناداری است که ساختار و انسجام و معقولیت دارد؛ صحبت، گفتار شفاهی فی‌البداهه‌ای است که جسته‌گریخته، بی‌نظم و پرخاست است.
- ۲ - "interactive talks"، صحبت‌هایی که براساس طرح اولیه و برای انتقال معنای از پیش تعیین شده‌ای جریان نمی‌یابد، بلکه سخن هرکس در پاسخ یا عکس‌العمل به گفته‌های طرف مقابل و تفسیر معنای آن، ادا می‌شود.

فهرست منابع

- Anderson, Benedict (1983) *Imagined communities: reflections on the origin and spread of nationalism* verso, London.
- Austin, J.L. (1962) *How to Do Things with words*, Oxford ANTA.

- Barths, Roland (1977) Image - Music-Text, trans. Richard Howard, Basil Blackwell, Oxford, pp3-10.
- Chomsky. Noam (1959) "Review of Skinner," verbal Behaviour", Language vol. 35, pp. 26-58 John Hopkins University press, London.
- Derrida, Jacques (1976b) of Grammatology, trans, G.C. Spivak, Fairclough, Norman (1989) Discourse and social change Blackwell, oxford and Cambridge.
- _____ (1992) Critical Language Awareness Longman, London.
- _____ (1995) Criticd Discourse Analysis: The critical study of Language (Language in social Life), Longman, London.
- _____ (1995b) Media Discourse, Edward Arnold, London.
- Foucalt, Michel (1971a) The order of Things, Vintage Books, NewYork.
- Georgakopoulou, Alexandra and Goutsos, Dionysis, 1997 Discourse Analysis: An Introduction, Edinburgh University press, Edinburgh.
- Halliday, M.A.k. (1979) 'Moods of Meaning and Moods of Expression: Types of grammatical structure, and their. determination by different semantic functions', Cambridge University press, Cambridge, pp. 57-79.

- _____ (1985) Spoken and Written Language. Deakin University Press, Geelong.
- _____ (1994) Introduction to Functional Grammar, 2nd edn, Edward Arnold, London.
- Halliday, M.A.K. and Hasan, Ruqaiya, 1976 Cohesion in English, Longman, London.
- Halliday M.A.K. and Martin, J.R. (1993) Writing science: literacy and discursive power, Falmer press, London.
- Hodge, Robert and Kress, Gunther, 1988 Social Semiotics, Polity press, Cambridge.
- Kress, Gunther (1985) Linguistic processes in sociocultural practice, Deakin University press, Melbourne.
- _____ (1988) "Language as social practice", communication and culture: an introduction, University of New South Wales press, Sydney, pp. 79-129.
- _____ (1994) "Text and Grammar as Explanation" Text, Discourse and context: representations of poverty in Britain, eds Ulrik Meinhof and Kay Richardson, Longman, London. Pp.24-46.
- _____ (1996) "Representational Resources and the production of subjectivity", Texts and practices, eds Carmen Rosa Caldas-Coulthard and Malcolm Coulthard, Routledge, London pp. 15-31.
- Labov, William (1972a) Sociolinguistic patterns, University of Pennsylvania press, Philadelphia.

- _____ (1972b) Language in the Inner city, University of Pennsylvania press, Philadelphia.
- Levinson, Marjorie (1986) "Insight and Oversight: reading tintern abbey", wordsworth Great period Poems: four essays, Cambridge University press, London and New York. Pp. 14-57.
- Levinson, Stephen C. (1983) Pragmatics, Cambridge University press, Cambridge
- McInnes, David (1983) Attending to the Instance: towards a systemic based dynamic and responsive analysis of composite performance text, unpub. PhD thesis, University of Sydney.
- Pennycook, Alastair (1994a) "Incommensurable Discourses?" Applied Linguistics. Vol. 15, no.2, pp. 115. 115-138
- Schiffrin, Deborah (1987) Discourse Markers, Cambridge University press, Cambridge.
- _____ (1994) Approaches to Discourse, Blackwell, Oxford and Cambridge.
- Searle, John R. (1969) Speech Acts: an essay in the philosophy of language, Cambridge University press, Cambridge.
- _____ (1979) Expression and Meaning studies in the theory of speech acts, Cambridge university press, Cambridge.
- Stubbs, Michael (1983) Discourse Analysis: The sociolinguistic analysis of natural language, Basil Blackwell, Oxford.

- Taylor, Talbot J. and Cameron, Deborah (1987) *Analysing Conversation: rules and Units in the structure of talk*, Pergamon, Oxford.
- Trudgill, peter (1974) *Social Differentiation of English in Norwich*, Cambridge university press, Cambridge.
- Turner, Roy, ed. (1974) *Ethnomethodology: selected readings*, Penguin, Harmondsworth.
- Van Dijk, A. (1987a) *News as Discourse*, Laurence Erlbaum, Hillsdale, NJ.
- _____ (1987b) *News Analysis*, Laurence Erlbaum, Hillsdale, NJ.
- Williams, Glyn (1992) *Sociolinguistics: a sociological critique*, Routledge, London and New York.